

پروا ممکن که رؤیا ببینی
مارگوت بیکل



برگردان: دکتر حمیدرضا مجابی

دنیای شعر ۱



قیمت ۳۰۰ ریال

۵۰۰

۱۳

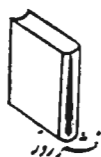
۵

۶۱۹۸۸



پروا مکن که رؤیا بینی

*



نشانی: روبه‌روی دانشگاه، خیابان انقلاب اسلامی شماره ۱۳۳۸ شماره تلفن ۶۴۰۷۸۳۴
صندوق پستی ۱۴۹۹ - ۱۳۱۴۵

مار گوت بیکل

پروا ممکن کہ رویا بینی

برگردان : دکتر حمید رضا مجابی



دنیای شعر

— يك —

مارموت بیگل
پردا مکن که رزیا بیینی
دکتر حمید رضامجایی
طرح جلد: احمد خلیلی فرد
چاپ اول، ۱۳۶۸
تیراژ، ۳۰۰۰ جلد
چاپخانه، کهنمویی زاده

یادداشتی از مترجم :

در آغاز باید بگویم که شعرها بتمامی از متن اصلی آنها بزبان آلمانی به فارسی برگردانده شده است. شیوه مترجم بدانگونه بوده است که جوهر اصلی کلام شاعر در قالب شعر فارسی ریخته شود. وین خود او را ناگزیر می کرد که ضمن وفاداری به متن اصلی تغییراتی را متناسب با شعر فارسی بپذیرد. چرا که بر آنم که اگر شعر شاعران غیر فارسی را عیناً و اژه به اژه به فارسی برگردانیم چیزی خواهد شد خشك و چه بسا که ریبابی کلام شاعر و گاه حتی خود مفهوم بیز در ترجمه رنگت خواهد باخت. وین نکته بیست و پنجم که در بسیاری از ترجمه هایی که تا کنون به فارسی انجام یافته از نظر افتاده است. دیگر آنکه به جز از دوست عزیزم محمد علی شاهی باید از دوست دیگرم جناب دادگستر که خود نیز شاعری گرانقدر است و تمامی شعرها را يك يك خواندند و

نظراتی سازنده دادند که خیلی از آنها در ترجمه نیز آمده است
تشکر کنم. و نیز باید از آقایان قبادی مدیر محترم نشر روز
و مصطفی فعله‌گری دوست عزیزم که در نشر این اشعار از هیچ
تلاشی دریغ نورزیدند سپاسگزار باشم.

این ترجمه تقدیم است به
دوست عزیزم محمد علی
شاهی که دریای بیکران
مهربانی و ایثار بود.

*

هنگام

کز فاصله‌یی

هر اندازه دورتر

درخوبش نظر کنی

ژرفا و فراخنای

واقعیت وجودت را

روشنتر

بازخواهی شناخت

*

*

بار دگر،
به راهی آشنا

گام نهادن
بر جاباهای محو خویش
خواندن

بار دگر،
واژگانی را

شنیدن

که روزگاری

بر لب

جاری بود

در نگت در آن جای

که زمانی

وقفه گام نهاد

غم کاشانه را

شکبیدن

و به بیکران غم هجر

نگریختن

*

در دوردست

بر روی

پلی متروک

یارای آن توان داشت که

میان راهی کهنه و راهی نو

آشنی برقرار کرد

با صدافتی

آگاهانه

و

متهورانه

وبانشانی از

ترس

و

تنهایی

*

*

همچو بذری

از سرتصادف

فشانده شده

دهها

روئیده

بهشتاب دقایق

به پسند آمده

مویه کنان

به گوشه‌یی

درافتاده

و زندگی مرده را

راهی بدرون

باز گشوده‌ست

* دوست می‌دارم

*

از ناگزیر

تن زدن

غیر قابل تغییر را

دگرگون کردن

بدان مانند که

برگی فتاده را

دگر بار به درخت

پیوند زنی.

*

*

رودر روی تمامی ناامیدیه‌ها

امید را

آزمودن

از خطا برون شدن را

به هیچ خودفریبی

شکستیدن

«نه را»

با «آری»

خفه کردن

*

*

انسان

با اندیشه‌هایش

خود را

رها نه ست

با دهانش

با دستش

دگر بار گردد خویش

حصار می کشد

*

*

روح

ریشه دواندهست

بذر آزادی

جوانه می زند

*

*

واقعیت وجود انسان

باور کردنی می شود

با اعمالی خرد

در لحظه پایانی راهش

*

*

وداع گفتن
جدایی گزیدن
پاره‌یی از

خویشتن خویش را

رها کردن

چیزی را

به باد

وا نهادن

به مد

به آب

مرگ را

هر روز اندکی

از برای چیزی نوین

که درخواهد رسید

آزمودن

*

*

هنگام که واپسین ها

آغازین گردند

خارست که

ارزش خویش

باز می یابد

و نه گل سرخ

قطره شبنم است که

احترام را

فرمان می راند

و نه آبخار

باید پرده از

دیدگان روح

برگیریم

*

*

مهم،

آن نیست که بر آن باشیم

ابرها را

گلها را

لحظات خوشبختی را

برشماریم

ابرها در می گذرند

گلها می پژمرند

ولحظات خوشبختی

سپری می گردند

بل،

مهم آنها را

در اصل خویش

نگریستن

بازشناختن

لذت بردن

و در اندیشه

پاس داشتن

است

*

*

در کنارم بمان

در راستای راهم

— که به ناشناخته‌ها

ره می‌سپرد—

در کنارم بمان

تا یارای آن داشته باشم

که خود هدف را

باز شناسم

تو، دوست من

در کنارم بمان

تا فردا

تنها

ره خویش

پی گیرم

در کنارم بمان

وزان پس

من، تو را

همراه خواهم بود

*

*

انسانهای خاموش
دوستی‌های خاموش
واژگان خموشانه
نشانه‌های خموشانه

در سکوت غرق می‌شوند

سخنان پرسرو صدا
و هابیه‌ویهای تو خالی

به درازا می‌کشند

ناپایداری وعده‌های بزرگ

و کردارهای میان‌تهی

*

*

باید که

گه گاه

خسته شوم

و لب به سخن

نگشایم

چرا که

این زمان

چیزی بر ارزش را

جایی

زمانی

از کف نهاده ام

در این هنگام

رهایم کن

تا آرام گیرم

و تنها

بد جستجو

بر آیم

باردگر

هشیار

بسویت

باز خواهم آمد

*

*

در کاشانه بودن را

قسمت کردن

با آنکه می آید

— بیگانه یادوست —

اندکی اعتماد را

به سادگی

نثار کردن

*

*

ترسهای نشسته

بر لبها و دستها

رخت بر بسته است

و در نهانی ترین منزلگاه وجود

درها و پنجره های فرو بسته

خود را

باز می گشایند

به روی زبدگی بو

امید نو

و شجاعت

به پذیره خویشتن خویشت

*

*

اندکی بیش

از برای خود

بردباری

آرزومی کنم

- باتو

و

باخودم

اندکی بیش

از برای خود

فروتنی

آرزومی کنم

- از برای تو

و

از برای خودم

-

چرا که فردا

هر آنچه را که امروز

کشته ایم

درو خواهیم کرد .

*

*

دوست دارم

سنگ ریزدها را

بر آب

به رقص در آورم

دوست دارم

بازی امواج گردا را

بتمامی

ببگرم

باید کودکی را

چشم در راه باشم

که تقدیر

بر سر راهم

خواهد نهاد

تا مراد گر بار بیا موزد

که چه چگزنه بتوانم

با سنگ ریزه ها

بازی کنم

فقرم را

بر آب

به رقص درمی آورم

و در اندیشه

بازی امواج گردا را

به تصویر می نشینم

*

*

هنگام که

اندوه هجر

و هر آنچه درونم را بتمامی

درببر گرفته ست

فریاد کز این

زادبومم را

فرامی خوانند

اندیشه هایم را

راهی سفر

می کنم

وامی نهمشان تا بر

چمنزاران سبز خاطره

گذر کنند

آنان را

به گستره های

آشنای گذشته ام

روان می کنم

و به آنان

آرامش می بخشم

در آن جای که

روزگاری خود

آرام یافته ام

اندیشه هایم

از سفر

باز می آیند

و فریاد اندوه هجر

فریاد از برای میهنم

اندك اندك

به خاموشی می گراید

*

*

مادپاره‌یی کو چک

از زمین را

از برای خویش

می‌سازیم

کلام نشاط آور تو را

می‌کاریم

وسختان لطیف مرا

خنده‌هایمان را

اشک‌هایمان را

شادی‌هایمان را

غم‌هایمان را

و درخت کوچکی را

می‌کاریم

آرامش تو را

و

سکوت مرا

آرمانهایمان را

اندیشه‌هایمان را

جنونهایمان را

عشق‌هایمان را

و گلهای بی‌آلایشی را.

بگذاریم

امیدهایمان

جوانه‌زنند

و در باغ

شادی‌زندگی‌مان

چیزی را

سترون نکنیم

*

*

سترگترین آزمون شجاعت

از برای آنکه بر آنست

که بدور از

گذرگاههای اصلی زندگی

چونان تک سواری

ره خویش پی گیرد

آنست که:

تنهایی را

به مانند بار هماره خود

پذیرا گردد

و

بشکستند

*

*

هنگام که

همه چیز به تمامی

در خاموشی فرو شده است

سکوت مجال می یابد

که به خانه

در آید

تار و ح

در همه روز

محو نگردد

*

*

گاه

در رعد و برق‌ها

و طوفان‌ها

برگ‌ها و شاخه‌هایی

از درخت زندگی

به خاک درمی‌افتند

لیك،

تنه

هماره

برجاست

و

استوار

و هر اندازه ریشه‌ها

عمیق‌تر

باشند

سرشاخه‌ها

بیشتر

به سوی نور

دست می‌یازند

و بدین سان

در گهایی سبز تر

و شاخسارانی پر توان تر

خواهند روید .

*

*

پروا ممکن

که

رویا بینی

رویا هایی از خودت

وز آنچه که

« نیستی »

پروا ممکن

که

رویا بینی

رویا هایی از خودت

وز آنچه که

« نداری »

پروا ممکن

که

رویا بینی

روباهایی از خودت

آنان که برستی

«هستی»

روباهایی از خودت

و گاه بیداری

رخسار واقعی

رویا گونت را

مشی

*

*

گذشته

رہ می سپرد

حال

زیادہ می طلبد

آینده

ہجوم می آورد

و یا بہ دیگر سخن:

بر گذشتہ

چیرہ شدن

حال را

بہ داوری نشستن

و آیندہ را

آغازیدن

*

*

تندبادهای سترک مسئولیت‌هایی که بردوش می‌کشی

اندیشه‌ها را

برگرد و جودت

به حرکت وامی دارند

در ژرفای وجودت

آنان را

در هم می‌فشارند

غمار و جودت را

به چرخش

در می‌آرند

تندبادهای سترک مسئولیت‌هایی که بردوش می‌کشی

شاید در ژرفای وجودت

اندیشه‌های ارزشمندی را

که دیرگاهی ست در بند اند

می‌رها نند.

*

*

زمانی دراز

زمانی اندک

ودد

هر لحظه دیگر بار

توان رفتن

داشتن

همچ

از برای

هماره

*

*

درزایشی

نا آرام

مقاوم

و کوشا

قلب زند گیسست

که

می تپد

*

✱

تویی تاب

و

غمگینی

پارده‌پاره شده‌ای

اینجای و آنجای

در نا آرامی امیدهایت

آرزوهایی

✱

کز جایی

سر بر کشیدند

و هیچ جای

به بار نشستند

دوست من

تو

بس بی تابی

وین بی تاب

آرامش درونت را

نهان می سازد

برخیز!

شجاع باش!

از برخورد

با صخره‌یی

مهراس

وز تکه پاره‌ها

زورقی نو

به پا کن

*

*

هنگام که مرگت

مارا

دررباید

—تورا و مرا—

نباید که

در پایان راهمان

علامت سوالی

بر جای ماند

بل نقطه‌یی

بسادگی

همین و بس

چرا که ما

در کوتاه زندگیمان

بسی فرصت‌ها

داریم

گر آنرا

دریابیم

*

*

سرانجام زمانی

- امروز

یا

فردا-

در افق زندگی

غروب آفتاب

حضور سرخگونش را

اعلام میدهد

پرتوهایش را

آسانتر

باز توان شناخت

اگر دیدگانمان را

به هنگام

برای فهم

فراز و فرودهای زندگی

آماده سازیم

*

*

خوشبختی پایدار را

آدمی

دست نیافتنی

می پندارد

خوشبختی ناپایدار و گذرا

هر لحظه اش

می آموزد

که دم را

غنیمت دارد

*